

## جستاری در مجمل گویی قرآن مجید

محمد سبحانی‌نیا\*

## چکیده

یکی از ویژگی‌های قرآن کریم «مبین بودن» است که حاکی از گویا و رسا بودن بیان قرآنی در مقاصد خویش است. اما یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم، اعجاز بیانی قرآن است که بر اساس آن آیات به واسطه تناسب و اقتضاء حال به صورت صراحت‌گویی یا مجمل‌گویی آمده است. برای فهم محتوای هر کتابی آشنایی با خصوصیات زبانی و بیانی آن لازم است. بر این اساس برای استفاده از معارف قرآن کریم، آشنایی با ویژگی‌های زبانی قرآن در بیان معارف ضروری است تا به ابهاماتی که در برخی از موارد درباره شیوه بیان قرآن در اذهان به وجود می‌آید، پاسخ مناسب داده شود. این مقاله بر آن است تا به مجمل‌گویی، یکی از ویژگی‌های بیانی قرآن کریم، بپردازد و علت رخداد آن را بررسی نماید. گرچه شیوه بیانی رایج در آیه‌های قرآنی، صراحت‌گویی است اما در مواردی، به دلایلی مانند: رعایت ادب، آزمایش مردم، مصونیت‌بخشی به قرآن، اهمیت نداشتن موضوع، رساندن فیض بیشتر به بندگان و اثبات اعجاز قرآن از کنایه، اشاره و مجمل‌گویی استفاده شده است.

## واژگان کلیدی

اعجاز بیانی، صراحت‌گویی، مجمل‌گویی، کنایه.

sobhaninia41@yahoo.com

\*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه کاشان.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۰

## طرح مسئله

یکی از شاهکارهای مهم قرآن، هنر بیانی قرآن است، هنر بیانی بیشتر ناظر به جنبه‌های لفظی و عبارت‌ها و ظرافت‌ها و نکته‌های بلاغی است. یکی از شیوه‌های بیانی رایج در آیه‌های قرآنی، کاربرد اسلوب رک‌گویی است. با این حال مجمل یا مبهم بودن تعدادی از آیات قرآن، واقعیتی است که مخاطب قرآن با مطالعه این متن دینی، به آن می‌رسد. در اینجا این سؤال مطرح است که قرآن کریم در چه مواردی از شیوه مبهم‌گویی استفاده کرده است و دلیل آن چیست؟

## ضرورت بحث

برای فهم محتوای هر کتابی نخست لازم است خصوصیات زبانی و بیانی آن شناخته شود به‌ویژه کتابی همانند قرآن که سهم عمده اعجازش بر شیوه بیانی آن مبتنی است. شاهکار هنری بودن قرآن را می‌بایست در شیوه بیانی آن جستجو کرد و بر این اساس، جهت استفاده بیشتر از معارف قرآن کریم، آشنایی با ویژگی‌های قرآن در بیان معارف خود، ضرورت دارد تا به ابهاماتی که درباره شیوه بیان قرآن در برخی اذهان وجود دارد، پاسخ داده شود.

## مقدمه

شیوه کلی قرآن کریم رک‌گویی و صراحت لهجه و شفاف سخن گفتن است. قرآن به‌عنوان برهان قاطع، هر جا رسالتش ایجاب کند با قاطعیت و روشنی با پدیده‌های اجتماعی و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی حتی نسبت به پیامبران الهی برخورد می‌نماید. مثلاً در آیه‌ای وساطت حضرت نوح علیه السلام درباره فرزندش را با صراحت نپذیرفته و فرموده است: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ (هود / ۴۶)؛ [خدا] فرمود: «ای نوح! در حقیقت او از خانواده تو نیست؛ [چرا] که او [دارای] کرداری غیر شایسته است! پس آنچه هیچ علمی بدان نداری، [از من] نخواه.» یا باصراحت با فرجام‌خواهی حضرت ابراهیم علیه السلام برای قوم لوط که بر اثر اصرار بر گناهی شرم‌آور، مستحق عذاب الهی شده بودند، مخالفت کرده است. (هود / ۷۶ - ۷۴) و یا در مورد تقاضای دیدن خداوند از سوی حضرت موسی علیه السلام، خداوند متعال باصراحت و قاطعیت به او می‌فهماند که من هرگز دیده نخواهم شد. (اعراف / ۱۴۳) از همه مهم‌تر، در مواردی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده و باصراحت به ایشان سخن گفته است: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (زمر / ۶۵). به تو و به انبیای قبل از تو

وحی شد که اگر شرک بورزی عملت بدون اجر می‌شود و به‌طور قطع از زیان‌کاران خواهی بود.» به نظر مفسران، در این آیه خداوند متعال حضرت را خطاب قرار داده و تهدید می‌کند که اگر مشرک شوی تمامی اعمال از بین خواهد رفت و اضافه می‌کند که نه تنها به تو پیامبر اکرم ﷺ چنین خطابی شده بلکه به پیامبران پیش از تو نیز این خطاب آمده است. علامه طباطبایی می‌گوید: این خطاب، خطابی حقیقی، تهدیدی و اندازی است؛ زیرا رسول خدا ﷺ نیز فردی از مسلمین است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۴۴۰) و هر تکلیفی که برعهده دیگران گذاشته شود او نیز باید آن را باور داشته و به آن عمل کند و صرف اتصاف انبیا به عصمت الهی باعث ساقط شدن تکلیف از ایشان نیست. (همان)

با این حال مجمل بودن تعدادی از آیات قرآن، واقعیتی است که مخاطب قرآن با مطالعه این متن دینی، به آن می‌رسد. این تحقیق به دنبال جستجوی موارد مجمل‌گویی و علت آن است.

## موارد صراحت‌گریزی آیاتی از قرآن

### الف) رعایت ادب

قرآن کریم برای بیان معانی قبیح، به‌جای استفاده از الفاظ قبیح و مستهجن، الفاظ کنایه را به‌کار می‌برد تا رعایت ادب شده باشد و از این رهگذر، مخاطبان خود را به ادب هرچه بیشتر و حیای به‌جا، دعوت کند. به عنوان مثال در مورد قضای حاجت و تخلیه زواید، تعبیر کنایه «غائط» را به‌کار برده است: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ (نساء / ۴۳)؛ و یا «قضای حاجت» کرده‌اید. علامه طباطبایی می‌گوید: «در عبارت «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» چه اندازه و چقدر زیبا رعایت ادب شده است، ادبی که بر هیچ متدبری پوشیده نیست، برای این که منظور خود را با کنایه فهمانده، و آن کنایه، آمدن از غائط (چاله گودی) است؛ زیرا واژه «غائط» به‌معنای محلی است که نسبت به اطراف خود گود باشد و مردم صحرائشین همواره برای قضای حاجت به چنین نقطه‌هایی می‌رفتند، تا به‌منظور رعایت ادب نسبت به مردم، خود را در آنجا پنهان سازند و استعمال کلمه «غائط» در معنایی که امروز معروف است استعمال جدید و نو ظهور، و از قبیل کنایاتی است که حالت کنایه بودن خود را از دست داده است ... قرآن کریم در جمله مورد بحث می‌توانست منسوب الیه را معین کند، و بفرماید «او جئتم من الغائط؛ و یا از غائط آمدید» و یا اگر به این اندازه مشخص نکرد، به کمتر از این معین می‌کرد، و می‌فرمود: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ؛ و یا یکی تان از غائط آمد»، اما به این مقدار از تعیین نیز راضی نشد بلکه ابهام و گنگ‌گویی را به نهایت رسانیده و فرمود: «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ؛ و یا یکی از شما از غائط آمد»، تا رعایت ادب را به نهایت درجه رسانده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵ / ۳۷۰)

عدول از صراحت‌گویی به‌منظور رعایت اخلاق و ادب به چند صورت انجام شده است:

#### یک. استفاده از کنایه

راغب اصفهانی می‌شود: «تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می‌کند، کنایات هستند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۳) عدول قرآن از برخی صراحت‌گویی‌های عرب جاهلی در بیان مسائل جنسی و پرهیز از روش برخی از شعرای عرب در نحوه تفصیل مقام توصیفات عاشقانه، از نشانه‌های متانت گفتاری قرآن در برقراری ارتباط زبانی با مخاطب است. کنایه و استعاره بودن تعبیر قرآنی در حوزه التذاذات جنسی در پنج محور التذاذات قلبی، بصری، کلامی، لمسی و مقابرتی نشان‌دهنده رعایت اخلاق و عفت کلام در دقایق تعبیرات زبان وحی است که در اینجا به نمونه‌ای از هر کدام اشاره می‌شود:

#### ۱. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات قلبی

قرآن کریم در مقام بیان احساس قلبی زلیخا نسبت به حضرت یوسف علیه السلام و از زبان زنان مصری فرموده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» (یوسف / ۳۰) و زنان در شهر گفتند: «زن عزیز [مصر] از غلام جوانش تمنای کام‌جویی از وجودش می‌کرده و محبت [یوسف] در دلش جای گرفت! قطعاً، ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم».

تعبیر «شغفها حبا» تعبیری ظریف از نوعی احساس قلبی نسبت به جنس مخالف است که قرآن کریم به صورت کنایه به آن اشاره کرده است؛ چراکه «شغف» در لغت به معنا غلاف قلب است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۱۷۹) بنابراین به‌کارگیری این واژه در قرآن کریم به این معنا است که محبت جوان، غلاف قلب زن را پاره و در میان قلبش رخنه کرده است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۳ / ۲۰۴)

#### ۲. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات بصری

قرآن کریم خطاب به زنان و مردان مؤمن درباره حفظ نگاهشان می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (نور / ۳۰) [ای پیامبر!] به مردان مؤمن بگو دیدگان‌شان را [از نگاه حرام] فرو کاهند و دامانشان را [در امور جنسی] حفظ کنند؛ که این برای آنان [پاک‌کننده‌تر و] رشدآورتر است؛ [چرا] که خدا به آنچه با زیرکی انجام می‌دهند آگاه است.» اصل واژه «الغض»، به معنا نقصان است که برای کاستن از صدا و نگاه استعمال شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۷)

تعبیر «غض بصر» به معنا چشم فرو افکندن و نگاه را به پایین انداختن، از متین‌ترین انواع تعبیری است که می‌تواند در مقام بیان التذاذات بصری افاده گردد.

### ۳. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات کلامی

برجسته‌ترین مصداق متانت گفتاری قرآن کریم در بیان التذاذات کلامی را می‌توان در عبارت «هیت لک» یافت. این عبارت در حساس‌ترین صحنه جنسی در داستان حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا در سوره یوسف از زبان زلیخا نقل شده است. «وَرَأَوْتَهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ (یوسف / ۲۳) و آن [زنی] که او [= یوسف] در خانه‌اش بود، از وجودش تمنای کام‌جویی کرد؛ و همه درها را محکم بست و گفت: «بیا [که من آماده] برای توأم!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا! در حقیقت او پرورش‌دهنده من است؛ جایگاه مرا نیکو داشت؛ [پس خیانت به او ستمکاری است و] قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

در زبان عربی اسم فعل «هلم» به معنا بیا، به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، همان: ۸۴۷) قرآن مجید با به‌کارگیری واژه «راود» (طلب چیزی با اصرار آمیخته با نرمش) و تعبیراتی همچون «التي هو في بيتها»، «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ» و به‌ویژه «قالت هیت لک» (بیا که من در اختیار توأم)، آن صحنه حساس را با عباراتی سنگین و پرمعنا و بدون هیچ‌گونه جنبه تحریک‌آمیز و بدآموز، ترسیم کرده است. (بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۹ / ۳۸۱ - ۳۸۰)

### ۴. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات لمسی و مسی

در قرآن مجید واژه‌هایی از قبیل «نکاح»، «حرث»، «رفث»، «مس»، «مباشرت»، «لمس» و «طمث» به کار رفته که اغلب دارای معنای استعاری و یا کنایه‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ (نور / ۳۲) و افراد بی‌همسران و شایستگان از بندگان و کنیزانتان را به ازدواج [یکدیگر] در آورید؛ اگر نیازمند باشید، خدا از بخشش خود آنان را توانگر می‌سازد و خدا گشایشگری داناست».

واژه «نکاح» در آیات متعددی از قرآن کریم استفاده شده است که مفسران و لغت‌شناسان آن را استعاره از عقد ازدواج می‌دانند. راغب اصفهانی معتقد است این واژه در اصطلاح، به‌عنوان استعاره در عمل زناشویی به کار رفته است و درباره آن می‌گوید: «محال است که این واژه در اصل لغت به‌معنای عمل زناشویی بوده و سپس در عقد ازدواج، استعاره شده باشد. برای اینکه تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می‌کنند، کنایات هستند.» (راغب اصفهانی، همان: ۸۲۳)

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «بَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرَّتَكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (بقره / ۲۲۳) زنان شما کشتزار شما هستید؛ پس هرگونه بخواید، [می‌توانید] به کشتزارتان [در] آید و [اثر نیکی] برای خودتان، از پیش بفرستید و

خودتان را از [عذاب] خدا نگه دارید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را مژده ده». در این آیه زنان به مزرعه تشبیه شده‌اند و چه بسا این تشبیه برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر، چنین تعبیری به کار برده است؛ درحالی که تشبیه زنان به کشتزار برای پرهیز از نام بردن مستقیم و رعایت عفت کلام و کنایه از رحم زنان و جایگاه نطفه در زن است. «حرث» در لغت به معنای پاشیدن بذر در زمین و آماده کردن زمین برای کشت و زرع آمده است. (راغب اصفهانی، همان: ۲۲۶) در آیه دیگر می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا: (مانده / ۶) و اگر بیمارید، یا در مسافرتید [و =] یا یکی از شما، از مکان پست [دست‌شویی] آمد، یا با زنان تماس [جنسی] داشتید و آبی [برای وضو یا غسل] نیافتید، پس بر زمین پاک [نیکو] تیمم کنید و از آن، بر چهره‌ها و دست‌هایتان بکشید.» به اتفاق بیشتر مفسران، کاربرد واژه «لامستم» در آیه نوعی کاربرد کنایی است؛ زیرا لمس در لغت به معنای درک کردن ظاهر پوست است. (راغب اصفهانی، همان: ۷۴۷) علامه طباطبایی می‌گوید: «این جمله تعبیری است کنایه‌ای که منظور از آن عمل جماع است و به منظور رعایت ادب جماع را لمس زنان خوانده، تا به زبان تصریح به نام عملی که طبع بشر از تصریح به نام آن عمل امتناع دارد، نکرده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵ / ۳۷۰)

#### ۵. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات مقاربتی

قرآن مجید برای التذاذات مقاربتی از واژه‌هایی نظیر «تغشی» و «دخول» استفاده کرده است. در سوره اعراف آیه ۱۸۹ آمده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبُّهَا لِيُنْزِلَ عَلَيْهَا صَالِحًا فَلَئِمَّا تَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛ او کسی است که شما را از یک شخص آفرید و از او همسرش را قرار داد، تا بدان آرام گیرد و هنگامی که او را تحت پوشش قرار داد، با حملی سبک باردار شد و با آن [بار سبک، مدتی] گذراند و هنگامی که سنگین شد، [هر دو] از خدایی که پروردگارشان است، خواستند: «اگر [فرزند] شایسته‌ای به ما دهی، قطعاً از سپاس‌گزاران خواهیم بود».

«تغشی» در اصل به معنا پوشاندن چیزی به وسیله چیز دیگر است. (ابن فارس، ۱۴۱۰: ۴ / ۴۲۵) در مفردات آمده است: «غشبه، غشاوة و غشاء، او را با چیزی همراه و ملازم کرد تا او را فرا گرفت و پوشاند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۷) مفسران منظور از «تغشاهما» را مقاربت دانسته‌اند. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۴ / ۷۸۳؛ طباطبایی، همان: ۸ / ۴۸۸)

قرآن کریم در مواردی که به تشریح و نکوهش عمل قوم لوط می‌پردازد به جای «لواط» واژه

«اتیان علی الرجال» به کار برده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ» (اعراف / ۸۱) که به شهادت تفسیر، «اتیان»، کنایه‌ای از عمل شنیع این قوم است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۸ / ۱۷۹)

#### دو. جاننشین شدن ضمائر به جای اسامی اشخاص

در قرآن مجید در صحنه‌های مواجهه با مسائل جنسی سعی شده به جای اشخاص حاضر در صحنه، از ضمیر استفاده شود. به عنوان مثال، در آیه‌ای که اشاره به همسر عزیز مصر دارد، خداوند می‌فرماید: «وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف / ۲۳) و آن [زنی] که او [= یوسف] در خانه‌اش بود، از وجودش تمنای کام‌جویی کرد و همه درها را محکم بست و گفت: «بیا [که من آماده] برای توأم!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا! در حقیقت او پرورش‌دهنده من است؛ جایگاه مرا نیکو داشت؛ [پس خیانت به او ستمکاری است و] قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.»

در این آیه به ذکر ضمیری اکتفا می‌کند که نه تنها جزئیات اعم از نام، شکل ظاهری و نحوه پوشش او را به میان نیاورده بلکه با استعمال ضمیر، بیشتر قصد دارد که این اسم ناشناخته بماند. (سیوطی، ۱۳۶۷: ۱ / ۶۵۸)

برخی مفسران نیز دلیل آوردن ضمیر «التي» در آیه به‌جای «امراه العزیز» یا «زلیخا» را، زشتی ذکر نام زن در مرآوده دانسته‌اند. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۳ / ۳۵۴)

#### سه. مختصر‌گویی

قرآن کریم برخلاف بسیاری از صحنه‌پردازی‌های عاشقانه که در آن گوینده به تشریح جزئیات واقعه می‌پردازد، صحنه‌ها را در نهایت اختصار و اجمال بیان می‌کند و جزئیات یک واقعه را پردازش نمی‌کند. در حقیقت، پرده‌پوشی از بارزترین ویژگی‌های قصه‌گویی قرآن کریم است. به عنوان مثال درباره مواجهه حضرت مریم علیها السلام با جبرئیل می‌فرماید: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم / ۱۷) و در برابر آنان پرده‌ای [بر خود] گرفت و روح خود [= جبرئیل] را به‌سوی او فرستادیم و درحالی‌که بشری درست اندام بود، بر او نمایان شد.»

در این آیه هیچ یک از جزئیات حادثه از جمله آنکه پوشش آن حضرت چگونه بود یا نحوه حضور چگونه بود و ... بیان نشده است. قرآن کریم در مواجهه زلیخا با حضرت یوسف علیهم السلام با به‌کارگیری فعل «راودته» (وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا) هم به سابقه طولانی این احساس اشاره کرده و هم از بیان جزئیات آن صرف نظر کرده است.

#### چهار. عدم تصریح به زیبایی‌های ظاهری

علی‌رغم داستان‌پردازی‌های عاشقانه که در آن، زیبایی‌های ظاهری و مادی نقش پررنگی در القای مفاهیم دارند، در تعبیر قرآن کریم، زیبایی‌های، ظاهری بیان نشده است. خداوند متعال در بیان احوال و سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام، زیبایی چهره حضرت را به صراحت بیان نکرده و تنها آن را با نقل قولی از زنان مصری آورده است: «وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف / ۳۱) در این آیه توصیف زنان مصری از زیبایی یوسف علیه السلام در فضایی روحانی و معنوی بیان شده است. علامه طباطبایی درباره آیه فوق می‌گوید:

بشریت را از یوسف نفی و فرشته بودن را برایش اثبات کرده‌اند، البته این حرف هم ناشی از اعتقادی بود که معتقدین به خدا که یک فرقه آنان بت‌پرستانند، بدان معتقد بودند و آن این بود که خداوند فرشتگانی دارد که موجوداتی شریف و مبدأ هر خیر و سعادت در عالمند و زندگی هر موجود زنده و علم و جمال و بها و سرور و سایر کمالات مورد آرزو از ناحیه آنان ترشح می‌شود و در نتیجه خود ایشان دارای تمامی جمال‌ها و زیبایی‌های صوری و معنویند و اگر به فرض به صورت بشر مجسم شوند در حسن و جمالی می‌آیند که به هیچ مقیاسی قابل اندازه‌گیری نیست و بت‌پرستان آنها را به صورت انسان تصور می‌کنند، البته انسانی در نهایت حسن و بها و شاید همین اعتقاد سبب بوده که به جای توصیف حسن و جمالش و چشم و ابرویش، او را به فرشته‌ای بزرگوار تشبیه کرده‌اند، با اینکه آتشی که در دل ایشان افروخته شده بود، به دست حسن صورت و زیبایی منظر یوسف افروخته شده بود. با این حال می‌بینیم از حسن او چیزی نگفتند، بلکه او را فرشته‌ای کریم نامیدند، تا هم به حسن صورت او اشاره کرده باشند و هم به حسن سیرتش و هم به جمال ظاهر و خلقتش و هم به جمال باطن و خلقتش و خدا دانانتر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۲۰۴)

#### ب) آزمایش مردم

دلیل دوم صراحت‌گریزی آیاتی از قرآن مجید، امتحان مردم است. قرآنی که مثل اعلای فصاحت و روشنی و صراحت است، به‌منظور آزمایش مردم، دارای آیاتی متشابه (دو پهلوی) است. که حدود ۲۰۰ آیه از کل قرآن را تشکیل می‌دهد. (بنگرید به: معرفت، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۴) هرچند درباره چرایی وجود تشابهت، دیدگاه‌های متنوعی در میان مفسران و دانشمندان علوم قرآنی یافت می‌شود؛ مانند: معانی بلند قرآن در الفاظ کوتاه، برخورداری از ثواب بیشتر، لزوم تدبیر در قرآن؛ اما به نظر می‌رسد دلیل اصلی وجود آیات متشابه در قرآن این باشد که خداوند حکیم اراده کرده تا از این طریق مخاطبان



قرآن را بیازماید که با این آیات چگونه برخورد می‌کنند و آیا برای فهم صحیح و کامل آنها به «مفسران خاصی» که خود تعیین نموده است، مراجعه می‌کنند یا نه؟

دلیل این ادعا، مفاد آیه محکم و متشابه است. در آیه هفتم از سوره آل عمران آمده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» در این عبارت خداوند به مخاطبان قرآن هشدار می‌دهد تا در مواجهه با آیات متشابه، مواظب باشند و همچون منحرفان از این آیات برای فتنه‌گری استفاده نکنند؛ یعنی در آیات متشابه، زمینه آزمایش فراهم است.

در بخش انتهایی آیه از «راسخان در علم» سخن به میان آمده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». براساس روایات فراوان، راسخان در علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت‌اند. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۱۳) افزون بر این قرآن مجید می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (انبیاء / ۷) پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.» براساس روایات فراوان، «اهل ذکر» اهل بیت علیهم السلام هستند. (کلینی، همان: ۱ / ۲۱۱)

در روایتی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الذكر القرآن و آل الرسول صلی الله علیه و آله أهل الذكر و هم المسئولون.» قرآن «ذکر» و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله «اهل ذکر»‌اند. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۵۵) بنابراین، برترین مرجع برای فهم قرآن و حل آیات متشابه و مجمل، اهل بیت علیهم السلام هستند.

در روایت معتبری امام صادق علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر که گفت «مردم می‌پرسند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیتش در قرآن نیامده است؟» فرمود: به آنها بگو در قرآن دستور نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، اما سه یا چهار رکعت بودن آن را خدا بیان نکرد و رسول خدا بود که آن را برای مردم تفسیر کرد. دستور زکات بر آن حضرت نازل شد اما در قرآن بیان نشده است که از هر چهل درهم یک درهم زکات است و رسول خدا آن را برای آنان تفسیر نمود. همچنین آیات حج نازل شد، اما در قرآن نیامده است که هفت دور طواف کنید، تا اینکه رسول خدا آن را برای آنان تفسیر کرد. آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْىِ الْأَمْرِ» درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. نیز فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می‌کنم. (کلینی، همان: ۱ / ۲۸۷)

### ج) مصونیت بخشی به قرآن

یکی دیگر از ادله صراحت‌گریزی قرآن، مصون داشتن آن از تحریف است. چنان که در بحث امامت از ذکر ائمه معصومین علیهم السلام خودداری کرده است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت تمامی بشر از زمان خاتم

پیامبران به بعد است. قرآن با توجه به جهانی و جاودانی بودن دین اسلام، راهنمای همه بشر از زمان حضرت خاتم تا دمیدن صور اسرافیل است؛ به همین جهت خداوند به حفظ آن اهتمام ورزیده و می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنُرْسِلُ الرُّسُلَ إِلَىٰ كُلِّ أُمَّةٍ لِيُنذِرَ الْبَشَرَ لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ» (حجر / ۹) در حقیقت، ما خود، آگاه‌کننده [= قرآن] را فرو فرستادیم و قطعاً، ما پاس‌داران آن هستیم».

مشیت خداوندی به مصونیت قرآن از تحریف تعلق گرفته است و این هم راهکار طبیعی را میان انسان‌ها می‌طلبد. اگر خداوند وعده داده است که قرآن را از تحریف مصون نگه می‌داریم، به گفته مفسران وحی، این امر، راهکار می‌خواهد. یکی از راهکارها این است که قرآن در امر جانمایی پس از پیامبر اکرم ﷺ، با شفافیت وارد میدان نشود؛ بلکه به گونه‌ای رهنمود دهد که حساسیت جناح‌های سیاسی را برنیانگیزد تا حکومت‌ها به تحریف قرآن رو نیاورند. اگر نام علی ﷺ و سایر ائمه ﷺ باصراحت تمام در قرآن می‌آمد آنان که جریان غدیر به آن روشنی را تحریف معنوی کردند و در سقیفه نشستند؛ الفاظ قرآن را نیز دستخوش تفسیر به رأی خود کرده و از پذیرش ولایت امری آن امامان معصوم ﷺ سر باز می‌زدند.

#### د) اهمیت نداشتن موضوع

گاهی قرآن، تصویری مبهم و ناشناخته از شخصیت‌ها ارائه می‌دهد. این‌گونه تصویربرداری در موقعیت‌هایی است که نام و ویژگی‌های قهرمانان، اثری در انتقال پیام قصه ندارد، بلکه در برخی موارد سبب می‌شود ذهن مخاطب با مسائل فرعی و غیر ضروری درگیر شود و از اهداف اصلی باز ماند. قرآن کریم داستان واقعه یا شخصی از گذشتگان را ذکر می‌کند، به جزئیات افراد و اشخاص و موضوعات نمی‌پردازد و متعرض جزئیاتی که در اصل واقعه یا نتیجه قرآنی آن دخالتی ندارند نمی‌شود بلکه تنها نقاط کلیدی و اساسی را مطرح کرده و در مواردی، حتی نتیجه‌گیری آن را هم به مخاطب واگذار می‌نماید. البته این طبیعی است که از لابه‌لای بعضی جملات و کلمات، می‌توان بعضی جزئیات را هم به دست آورد که این هم یکی از ظرایف هنری قصه‌های قرآنی است. بنابراین قرآن مجید گاهی به دلیل اهمیت نداشتن موضوعی از بیان جزئیات خودداری کرده است. در اینجا به برخی موارد اشاره می‌شود:

#### یک. تعداد اصحاب کهف

قرآن مجید درباره تعداد افراد اصحاب کهف می‌فرماید:

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ. (كهف / ۲۲)

به زودی [گروهی] خواهند گفت: «[اصحاب كهف] سه [نفر] بودند، چهارمین آنان سگشان بود.» و [گروهی] می‌گویند: «پنج [نفر] بودند، ششمین آنان سگشان بود.» درحالی‌که سنگ به نهان می‌اندازند [= سخنان بدون دلیل می‌گویند!؛ و [گروهی] می‌گویند: «هفت [نفر] بودند و هشتمین آنان سگشان بود.»

در جمله‌های فوق قرآن به صراحت، تعداد آنها را بیان نکرده است؛ زیرا اینکه تعداد افراد اصحاب كهف چند نفر بودند مهم نیست، بلکه کارهای آنها مهم است. قرآن کریم، به دنبال بحث از تعداد واقعی اصحاب كهف، علم الهی آن را منتسب به خدا و افراد خاص و محدودی از بندگان خدا می‌داند و توجه همگان را به کلام وحی جلب می‌کند و از جدال با یکدیگر - که با اغراض گوناگون همراه است - نهی کرده و می‌فرماید:

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا. (كهف / ۲۲)

بگو: «پروردگام به تعداد آنان داناتر است.» جز اندکی [شماره] آنان را نمی‌دانند؛ پس درباره آنان، جز با مناظره‌ای آشکار [و همراه با دلیل] مجادله مکن و از هیچ یک از آنان، درباره ایشان (= اصحاب كهف) پرسش مکن.

اصل داستان اصحاب كهف بسیار عبرت‌آموز است، اما بیان تعداد آنها و یا نام‌های آنها چندان مهم نیست. از این رو قرآن به اختلاف آنها اشاره کرده و به اختصار از آن گذشته است.

## دو. ذوالقرنین

یکی از شخصیت‌های مهم و در عین حال مبهم و بحث‌انگیز قرآن، «ذوالقرنین» است. طرح داستان ذوالقرنین در قرآن، براساس سؤال مردم از پیامبر اکرم ﷺ بوده است. نام این شخصیت سه بار، در آیات ۸۳ تا ۹۷ سوره كهف آمده است. با نگاهی به آیات قرآن کریم و تفاسیر آن به خوبی استفاده می‌شود ذوالقرنین مردی متدین بوده و به خداوند و روز قیامت ایمان داشته و خداوند به او خیر دنیا و آخرت را عنایت کرده است؛ زیرا پادشاهی با عظمت بود و خداوند دنیا را از محل طلوع خورشید تا غروب‌گاه آن و همچنین گسترش عدل و اقامه حق و مبارزه و جنگ با بدی‌ها و پلیدی‌ها را به او داده است. اما در قرآن متعرض اسم و زمان ولادت و اصل و نسب او نشده و همچون بسیاری دیگر از قصص قرآنی، به زمان و مکان وقوع آن اشاره نشده است؛ شاید دلیلش این باشد که مخاطبان قرآن، موحدان و مؤمنان

هستند که به حقانیت قرآن اعتقاد دارند و نیازمند ارائه سند زمانی و مکانی داستان‌ها نیستند. هدف اصلی قصه‌های قرآن بیان حرکت توحیدی در بستر تاریخ و تذکر جنبه‌های تربیتی آن است. تعیین مصداق ذوالقرنین هیچ دخالتی در تحقق این هدف ندارد و از اهمیت خاصی برخوردار نیست.

### سه. مؤمن آل فرعون

خداوند ۱۷ آیه از قرآن کریم (آیات ۲۸ الی ۴۵ سوره مؤمن) را به «مؤمن آل فرعون» اختصاص داد اما به نام او اشاره نکرده است. اما از آیات قرآن استفاده می‌شود که او مردی از فرعونیان بود که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود، اما ایمان خود را پنهان می‌داشت، در دل به موسی عشق می‌ورزید و خود را موظف به دفاع از او می‌دید. او مردی هوشیار، دقیق وقت‌شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود که در لحظات حساس به یاری حضرت موسی علیه السلام می‌شتافت چنانکه او را از یک توطئه خطرناک قتل رهایی بخشید. در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری درباره او آمده است. از جمله این که بعضی گفته‌اند: او پسر عمو یا پسر خاله فرعون بود و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنا دانسته‌اند؛ زیرا تعبیر به «آل» معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می‌رود هرچند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می‌شود. بعضی دیگر او را یکی از پیامبران خدا به نام «حزبیل» یا «حزقیل» دانسته‌اند و برخی روایت کرده‌اند که او خازن (سرپرست خزائن و گنجینه‌های) فرعون بوده است. در تفسیر ثعلبی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است که آن حضرت فرمود: سَبَّاقُ الْأُمَّمِ ثَلَاثٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصَاحِبُ يَسٍ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمْ الصِّدِّيقُونَ حَبِيبُ التَّجَارِ مُؤْمِنُ آلِ يَسٍ وَ حَزْبِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ؛ پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی‌طالب، صاحب یس (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (در گفتار و عمل) تصدیق کردند و علی بن ابی‌طالب برترین آنهاست. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸ / ۱۲۷)

### چهار. همسر فرعون

در قرآن به نام آسیه تصریح نشده؛ اما با عنوان همسر فرعون دو بار از او یاد شده و در آیه ۱۱ تحریم، در کنار مریم و مقدّم بر او، به عنوان الگوی مؤمنان معرفی شده است. در روایات اسلامی نیز از آسیه به نیکی یاد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آسیه را در کنار مریم، خدیجه و فاطمه علیها السلام یکی از چهار زن کامل و برتر عالم و نیز از بهترین زنان اهل بهشت، شمرده است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶ / ۲) جز نام مبارک مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام که در قرآن ۳۱ بار تکرار شده است، نام دیگری از زنان نیامده است.

**(ه) رساندن فیض بیشتر به بندگان**

دلیل دیگر مجمل‌گویی برخی از آیات قرآن کریم، رساندن فیض بیشتر به بندگان است. مانند مخفی بودن شب قدر که یکی از اسرار الهی است. از جمع‌بندی آیات قرآن کریم چنین استفاده می‌شود که شب قدر یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان است؛ زیرا از یک سو، قرآن می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره / ۱۸۵) قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است و از سوی دیگر، آیه نخست سوره قدر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بیانگر آن است که قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراین از جمع این دو آیه شریفه، به روشنی دانسته می‌شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اینکه کدام شب از شب‌های ماه مبارک رمضان است، به روشنی معلوم نیست. مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که «شب قدر، شب بیست و یکم یا بیست و سوم است»، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدام یک از این دو شب است و گفت: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدام یک را انتخاب نمایم؟! امام علیه السلام تعیین نفرمود، و افزود، «ما ایسر لیلین فیما تطلب؛ چه آسان است دو شب برای آنچه می‌خواهی!» (حویزی، ۱۴۱۵: ۵ / ۶۲۵) مشخص نبودن این شب به طور کامل، می‌تواند رحمت و لطف دیگری از خداوند باشد که انسان بتواند در سه شب با خداوند ارتباط برقرار کرده و راز و نیاز کند و از دریای رحمت الهی هرچه بیشتر بهره‌مند باشد یا اگر در یک شب نتوانست رابطه حقیقی را برقرار کند، مأیوس نگردد و در شب‌های بعد جبران نماید.

خداوند دارای صفات کمال است که یکی از آنها، رحمت است. صفت رحمت مانند صفات دیگر الهی از راه‌های خاص بر انسان و موجودات نازل می‌شود. یکی از مجاری فیض رحمت الهی شب قدر است. در این شب خداوند رحمت خود را بر بندگان جاری نموده است. شب قدر، شب رحمت خاص خداوند است. ویژگی‌های که شب قدر دارد، شب‌های دیگر ندارد، مانند نزول فرشتگان رحمت و روح و همچنین برتری آن بر هزار ماه. به واسطه این ویژگی‌ها، اعمال انسان در این شب از عظمت خاصی برخوردار می‌شود. خداوند بنا به حکمت و مصلحت و از همه مهم‌تر لطف خود، هر ساله چنین شبی را در مسیر انسان‌ها قرار داد تا به خود آیند و فرصت توبه کردن و جبران گناهان را داشته باشند.

امام علی علیه السلام درباره سرّ مشخص نبودن شب قدر فرمود: «مَا أَخْلُو مِنْ أَنْ أَكُونَ أَعْلَمُهَا فَاسْتُرْ عِلْمَهَا وَ لَسْتُ أَشْكُ أَنْ اللَّهَ إِتَمَّ يَسْتُرُهَا عَنْكُمْ نَظْرًا لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَوْ أَعْلَمَكُمُوهَا عَمِلْتُمْ فِيهَا وَ تَرَكْتُمْ غَيْرَهَا وَ أَرْجُو أَنْ لَا تُحْطِئَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ خالی از این نیستیم که آن را بدانیم و از شما پنهان کنیم، شک ندارم که خداوند به خاطر کمک کردن و مهلت دادن به شما آن را از شما می‌پوشاند، چون اگر آن را به شما اعلام می‌کرد،

در همان شب، عمل می‌کردید و در غیر آن شب عبادت را ترک می‌کردید و امید دارم که اگر خدا بخواهد، شب قدر را به خطا نگیرید». (مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۴ / ۵) استاد مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد:

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر میان شب‌های سال یا در میان شب‌های ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شب‌ها اهمیت دهند، همان‌گونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده، تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را میان معاصی پنهان کرده، تا از همه بپرهیزند. دوستانش را میان مردم مخفی کرده، تا همه را احترام کنند. اجابت را میان دعاها پنهان کرده، تا به همه دعاها روی آورند. اسم اعظم را میان اسم‌هایش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی ساخته، تا در همه حال آماده باشند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۷ / ۱۹۰)

به تعبیر زیبای سعدی

اگر شب‌ها، همه شب قدر بودی      شب قدر، بی‌قدر بودی  
گر سنگ همه، لعل بدخشان بودی      پس قسمت لعل و سنگ، یکسان بودی  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۶۳)

#### (و) اثبات اعجاز قرآن

در ابتدای ۲۹ سوره قرآن (۲۶ سوره مکی و ۳ سوره مدنی) حروفی رمزگونه ذکر شده که به آن «حروف مقطعه» گفته می‌شود. مجموع حروفی که در اول این ۲۹ سوره آمده با حذف مکررات، ۱۴ حرف است. حروف مقطعه گاهی یک حرفی است، مانند: ق و ن و گاهی دو حرفی مانند: طه و یس و گاهی سه حرفی مانند: الم و گاهی چهار حرفی مانند: المر و المص و گاهی پنج حرفی است مانند: کهیعص و حمعسق. این شیوه، ویژه قرآن است و در دیگر کتاب‌های آسمانی نمونه ندارد.

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی درباره این حروف، نظریات متفاوتی دارند اما مشهورترین دیدگاه در مدلول حروف مقطعه که طرفداران جدی در میان مفسران اهل سنت و امامیه دارد، این دیدگاه است که این حروف در مقام اثبات اعجاز قرآن مجید است. «خداوند با آوردن این حروف رمزگونه می‌خواهد به بشر بگوید: این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. چیزی که این نظر را درباره حروف

مقطعه تأیید می‌کند این است که در سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع شده است در بیشتر موارد بلافاصله پس از حروف مقطعه سخن از قرآن و نزول آن به میان می‌آید. مانند «الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ»؛ (بقره / ۲) «المص کتاب أنزل إلیک»؛ (اعراف / ۱) «الر کتاب حکمت آتائه»؛ (هود / ۱) «تسم تلك آیات الکتاب المبین» (قصص / ۲) خداوند متعال با این حروف، تحدی (هم‌آوردطلبی) کرده است و به انسان‌ها می‌گوید اگر در معجزه بودن قرآن تردید دارید، بدانید قرآن از همین حروف عادی فراهم آمده است. «مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۱ / ۶۵ - ۶۱) این دیدگاه مطابق برخی از روایات چنانکه امام سجاده علیه السلام فرمود: خداوند می‌فرماید: «الم ذلک الکتاب»؛ یعنی ای محمد این کتابی که بر تو نازل کرده‌ام از همین حروف مقطعه‌ای است که از جمله آنها الف و لام و میم است ای مردم این به لغت شما و حروف تهجی شماست پس اگر راست می‌گویید مانند آن را بیاورید». (بحرانی، ۱۴۱۹: ۱ / ۵۴)

همچنین در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: همانا خداوند این قرآن را با همین حروفی که میان همه عرب‌ها متداول است، نازل کرده و سپس گفته است اگر انس و جن جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۱۸) البته چون صدور این روایات قطعی نیست از آنها به‌عنوان یکی از احتمالات می‌توان یاد کرد.

### سازگاری مجمل‌گویی با بیان بودن قرآن

با توجه به اینکه قرآن، گاه، خود را به وصف «مبین» می‌ستاید و زبان خود را «عربی مبین» می‌شمارد: «تلك آیات الکتاب المبین»؛ (شعراء / ۲) «و هذا لسان عربی مبین» (نحل / ۱۰۳) و گاه خود را «بیان» می‌داند: «هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتین» (آل عمران / ۱۳۸) چه بسا ممکن است این پرسش مطرح شود که چگونه مجمل‌گویی و صراحت‌گریزی بعضی از آیات، با بیان و مبین بودن قرآن، قابل جمع است؟

در پاسخ می‌توان گفت: بیان بودن قرآن به‌معنای گویا و رسا بودن در ابراز مقاصد خود است نه بدان معنا که حاوی تمام تفصیل و فروع و جزئیات مقاصد خود باشد. اصولاً یکی از شئون سنت به‌عنوان بخشی از معارف دینی، در کنار قرآن، بیان تفصیل و خصوصیات و قیود بیانات قرآن است. قرآن خود به‌صراحت می‌فرماید: «و أنزلنا إلیک الذکر لیتین للناس ما نزل إلیهم و لعلهم یتفکرون»؛ (نحل / ۴۴) و نوشته‌های متین [فرستادیم] و آگاه‌کننده [= قرآن] را به سوی تو فرو فرستادیم، تا آنچه را به‌سوی مردم فرود آمده، برای آنان روشن کنی؛ و تا شاید آنان تفکر کنند».

## نتیجه

هرچند قرآن مجید به وصف «مبین» ستوده شده که حاکی از گویا و رسا بودن بیان قرآنی در مقاصد خویش است اما بیان و مبین بودن قرآن با اجمال و کلی‌گویی و صراحت‌گریزی در بسیاری از آیات، اعم از معارف عملی و تشریحی یا معارف نظری، منافاتی ندارد. پرده پوشی قرآن رابطه تنگاتنگی با هدایت انسان دارد که رسالت اصلی آن است. در مواردی به دلیل خاص، انجام این رسالت ایجاب می‌کند به جای صراحت‌گویی، از کنایه و اشاره و گزیده‌گویی، استفاده شود که به مواردی از آن در این مقاله اشاره شد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، *التحریر و التنویر*، بی جا.
- ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۱۰ ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۹ ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۷۵، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ناهید.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۳۶۷، *الاتقان فی علوم القرآن*، قم، منشورات رضی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، فراهانی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کاشانی، ملا فتح‌الله، ۱۴۲۳ ق، *زبدۃ التفاسیر*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۲ ق، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۵۳، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.